

## ترانه صلح

نفس باد صبا مشگ فشان خواهد شد  
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد  
این تظاول که کشید از غم هجران بلبل  
تا سرا پرده گل نعره زنان خواهد شد  
حافظ

ویلسون رئیس جمهور پیشین امریکا<sup>(۱)</sup> مترجم محرمی داشت که در کلیه مذاکرات مربوط به صلح وارد بود. این شخص تا این اواخر از سرگذشت زمان ویلسون سخن نمیگفت، لکن بمناسبت پیش آمد صلح جدید لازم دانسته است حقایقی را درباره اوضاع دیروز و مذاکرات صلح پس از پایان جنگ بین الملل اول بنویسد تا سیاستمداران امروز را عبرتی باشد. نام وی سرهنگ بانسال و نام کتابش کارهای ناتمام است.<sup>(۲)</sup>

کتاب مزبور خلاصه ایست از یادداشت‌های روزانه‌ای که سرهنگ بدستور ویلسون از جریان حادثات آن زمان برشته تحریر آورده است. جریان ملاقاتهای سری و مذاکراتی را که احدی حتی تند نویس هم در آن راه نداشت و هیچگونه اثری نگاهداشته نمی‌شد سرهنگ یادداشت مینمود. تا این اواخر سرهنگ مصلحت نمیدانست ماجرای صلح را کماهی منتشر سازد ولی پس از بیست و پنج سال اکنون معتقد شده است که شرح بی شائبه‌ای از نا کامیهای گذشته ممکن است امریکائیان را کمکی باشد. این کتاب داستان کنفرانس صلح ۱۹-۱۸-۱۹ را روشن می‌کند. در اینجا به لغزشهای کوچکی بر میخوریم که امیدهای بزرگ را بیأس مبدل ساخت و راه را بروی صلح بست و برای جنگی بزرگتر و خونریزی هول‌انگیزتری باز نمود. بنابراین ارزش این کتاب از یک سرگذشت دل‌انگیز تاریخی بمراتب بیشتر و در حقیقت

(1) President Woodrow Wilson

(2) Stephen Bonsal, UNFINISHED BUSINESS, 1944, Doubleday, Doran and Company Inc., Garden City, New York.



آئینه عبرت و راهنمای آینده است. مختصر اشاره ای هم راجع بکشور ما شده که دانستن آن سودمند است، مخصوصاً از آنجهت که در آغاز تشکیل کمیسیون نشریات، اعضاء محترم کمیسیون مناسب دیدند از کتابهای جالب توجهی که منتشر می شود گاهی ترجمه یکی دو صفحه بطور نمونه درین مجله بنظر خوانندگان گرامی برسد. می نویسد:

سه روز پس از آن خاطرات ناگوار پیک خوش لباسی از سفارت ایران در رسید و دعوت نامه ای از طرف وزیر مختار برای شام بدست من داد. در آن شب برای انشاء میثاق جامعه ملل کمیونی داشتیم نتوانستم دعوت را بپذیرم لکن بعد بدیدن ایشان رفتم. پس از چند روز دعوت نامه دیگری رسید. این دفعه دعوت برای ناهار خصوصی بود. واقعاً خصوصی هم بود زیرا بایرنس اصفهان یا تبریز - درست نمیدانم کدام - تنها سر میز نشستیم. باید اقرار کنم کمی با ترس و لرز باین میهمانی رفتم زیرا ایران در خط سیر من نبود. هرگز آنجا نرفته بودم. چند سال پیش پروفیسور براون، نازنین استاد ا کسفورد یا کمبریج - خاطر من نیست کدام - بخیال اینکه شاید گذارم به تهران افتد اشاراتی کرده و عقیده داشت راهنمایی وی مرا بکار خواهد آمد. براون گفت:

«هرگاه بایران رفتی نباید بگوئی که کتاب حاجی بابای اصفهان تالیف موریه \* را مانند همه خار جیان بحد پرستش دوست میداری. این کتاب بزرگ زندگانی یک اوباش و لاسگرد ایرانی را مجسم مینماید، لکن ایرانیها کتاب را دوست نمیدارند و شاید آنها را زیاد هم سرزنش نمود. کتابی است که خون ایرانیان را در عروقشان منجمد میکند و در چند مورد روابط سیاسی را نیز تلخ نموده است. بنا بر این حاجی را بحال خودش واگذار ولی اگر از قصائد جامی و غزلیات حافظ و در دست آخر از اشعار هاتف اصفهانی که پای کمی از آن دو سر آینده ندارد سخن بمیان آوری با ایرانیها گرم خواهی شد، عیناً اینکار را در سفارت ایران کردم. نور سربلندی و افتخار از دیدگان پرنس درخشید و بی درنگ نقش گلزار مصفائی را که گوئی روی کاغذ هم معطر و روح پرور بود، گلستانی که هاتف بزرگ در آنجا قصائد و غزلیات عبیر آمیز خود را در دامن گلها سروده بود، بمن نشان داد.

\* James, Morier, THE ADVENTURES OF HAJJI BABA OF ISFAHAN, London, 1895.



« پس از صرف ناهاری بسیار عالی معلوم شد که این ضیافت فقط برای شعر خواندن نبوده است. وزیر مختار اظهار داشت کشور باستانی ایران را برای شرکت در انشاء و تنظیم عهد نامه و رسای دعوت نکرده اند، ولی نخواست کسی را برای آنکار ملامت نماید. اقرار نمود که بعد از آنهمه صدماتی که قزاقهای تزار بکشور ایران وارد ساختند در آغاز جنگ در انظار خوش آیند نبود سربازان ما دوشادوش آنها وارد میدان شوند. در آن روزگار حتی اسم قزاقها را نمیشد در ایران برد.

پرنس (البته مقصود نویسنده پرنس صمدخان ممتاز السلطنه است) گفت خوشبختانه دوستان بزرگ ما در فرائسه مشکلات ما را در زمان جنگ توجه نمودند و از اینکه بیطرفی خود را از روی خیرخواهی حفظ کردیم خشنود بودند. با وجود دلتنگیهایی که حقاً از حکومت تزار داشتیم مانند ببر جنگیدیم که دیگران خاک ما را میدان عملیات خود بر ضد روسها قرار ندهند و موفق شدیم. اما بچه قیمت؟ حاصل خیزترین اراضی ما را غارت کردند و بسیاری از علماء ما قیام نمودند. چگونه می توانستیم کنار بایستیم و در جنگی که مقدس ترین افراد مذهب ما حکم جهاد داده بودند بکفار کمک نمائیم؟ با وصف این سخت ایستادیم و باستانهای صربستان و بلژیک هیچکدام از کشورهایی که وارد جنگ بودند باندازه ما که برای حفظ بیطرفی خود میکوشیدیم دوچار آن خسارات عظیم نشدند. معذک میدانید چگونه بما می نگرند؟ مانند فضولی که سرزده آمده و برای تجاوز بحقوق دیگران خواسته باشد بیجهت خود را داخل جمع کند! اینطور بما نگاه میکنند! به پرنس گفتم: «کو- اینکه عدم فعالیت ایران بنفع متفقین بود لکن چون عملاً اعلان جنگ از طرف شاه داده نشد ایران نمیتواند در عهد نامه شرکت کند و با اطمینان اظهار داشتیم که سرزمین تاریخی ایران برای شرکت در جامعه ملل دعوت خواهد شد که میثاق را امضا نماید.

« پرنس اسنادی چند ارائه داد که بنظر وی شاید مؤید درخواستهای ایران بود. یکی از اسناد مزبور اعلامیه ای بود از طرف مجلس شورای ملی و شاه که علیه آلمانها بسبب نقض حقوق بشر بخصوص در محاربات تحت البحری اعلام جرم شده بود. »



• سپاس از خداوند هفت آسمان که در این غائله دوم جهان اعلان جنگ دادیم و تا آخرین رمق ایستادیم . کمر یاران ما راست شد ولی پل پیروزی شکست و در راه دوست آب از سر ما گذشت و این یکی از سرگذشتهای ما بود . . .

یقین است آنانکه این سان قلب دشمن را شکستند قلب دوست را نخواهند شکست ! تو کوئی هنوز دو گوشم باواز دلنواز آن غزلخوان خوش الحان است که از کنگره عرش صغیر می زند ! سزد که این نغمه گفتار آسمانی او را سر لوحه پیمان صلح جهان سازند و با خطوط زرین بر تارک کاخ سازمان ملل نقش نمایند :

« آسایش دو کیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا : »



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی